

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۵/۰۶

نویسنده: ن . جلیل زاد

دختر افغان ، جهان ویران نشدنی ، نیمه خاموش آسمان



}}دختران حق ندارند درس بخوانند

اجازه ندارند ،

اجازه یادگرفتن .

اجازه اندیشیدن .

اجازه زیستن}}

دختر افغان ، جهان ویران نشدنی

نیمه خاموش آسمان

جامعه ای که نیمی از پیکرش را قطع کرده است و انتظار دارد که راه برود .

نیمی از مغزش را خاموش کرده است و انتظار دارد که ببیندش .

نیمی از قلبش را از سینه درآورده است و انتظار دارد که احساس کند .

این جامعه نمی تواند راه برود .

این جامعه نمی تواند ببیندش .

این جامعه نمی تواند احساس کند .

و این جامعه، آرام آرام، در حال مردن است .

نه با صدا، نه با فریاد، بلکه با سکوت .

همان سکوتی که بر دهان دخترانش گذاشته است .

قلمی که شکستند، ریشه ای که نمرد

تصویری از مقاومت خاموش و ماندگار دختران افغانستان در برابر جهل و ستم

نیمه خاموش آسمان

روایت درد محرومیت از دانش و همداری به جهان درباره فروپاشی تمدنی که نیمه خود را در بند کرده است

دختر، جهان ویران نشدنی

داستان رنج، مقاومت و امید دختران افغانستان که در تاریکی ترین لحظه ها هنوز رؤیا دارند

در سرزمینی که روزگاری شعر مولانای بلخی ، خوشحال ، باری جهانی ، رودکی از کوچه هایش می گذشت، در

خاکی که زنانش ملکه علم و هنر و شکوه بودند، امروز دختری در گوشه اتاقی نشسته است .

نه با کتاب، نه با قلم، نه با آرزو .

فقط با سکوت .

سکوتی که سنگین تر از تمام کوه های بابا و پامیر و هندوکش است .

این دختر نه تنبل است، نه بی استعداد، نه بی شوق .

او فقط یک چیز ندارد که هر انسانی حق ذاتی اش است: اجازه .

اجازه یادگرفتن .

اجازه اندیشیدن .

اجازه زیستن .

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني دلیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

افغانستان امروز صحنه یکی از بزرگ ترین جنایت های فرهنگی تاریخ بشر است .
جنایتی که نه با شمشیر، نه با بمب، بلکه با یک فرمان سرد و بی روح انجام شده است: «دختران حق ندارند درس بخوانند.»

این جمله، ساده به نظر می رسد .
اما در دل این جمله ساده، میلیون ها آرزوی شکسته نهفته است .
میلیون ها قلم خاموش .
میلیون ها ذهن زندانی .
میلیون ها آینده ای که هرگز زاده نخواهد شد.
دختر افغان، موجود شگفت پانگیزی است .
او در میان طوفان زاده می شود و با طوفان بزرگ می شود .
او از همان کودکی یاد می گیرد که خواستن هایش را ببلعد، که آرزو هایش را پنهان کند، که صدایش را آهسته تر کند تا کسی آزرده نشود .
او یاد می گیرد که اشکش را نریزد، که دردش را تحمل کند، که لبخند بزند حتی وقتی که قلبش خرد شده است .
اما زیر این سکوت تحمل شده، زیر این لبخند اجباری، آتشی است که هیچ کس توان خاموش کردنش را ندارد .
آتش شوق دانستن .
آتش عطش خواندن .
آتش اشتیاق فهمیدن .

آیا می دانید که دختران افغانستان در تاریکی شب، زیر نور کوچک یک شمع یا گوشی موبایل کتاب می خوانند؟
آیا می دانید که مادرانی هستند که آرزوهای بر باد رفته خود را در شب تاریک به دخترانشان درس می دهند؟
آیا می دانید که دخترکانی هستند که کتاب هایشان را زیر لباس هایشان پنهان می کنند و مثل گنجینه ای از آنها مراقبت می کنند؟

این صحنه ها دل هر انسان بیدار ضمیری را به درد می آورد .
اما در افغانستان امروز، این صحنه ها نه استثناء، بلکه قاعده است.
قاعده دردناک یک جامعه که نیمی از پیکرش را قطع کرده است و انتظار دارد که راه برود .
نیمی از مغزش را خاموش کرده است و انتظار دارد که ببیندش. نیمی از قلبش را از سینه در آورده است و انتظار دارد که احساس کند. این جامعه نمی تواند راه برود. این جامعه نمی تواند ببیندش. این جامعه نمی تواند احساس کند. و این جامعه، آرام آرام، در حال مردن است. نه با صدا، نه با فریاد، بلکه با سکوت. همان سکوتی که بر دهان دخترانش گذاشته است.

کسانی که این فرمان را دادند، این قانون ننگین را نوشتند، این درها را بستند و این آینه ها را شکستند، خیال می کنند که قدرتمندند .

اما قدرت واقعی، قدرت ساختن است، نه ویران کردن .
قدرت واقعی در دست کسانی است که مکتب می سازند، نه در دست کسانی که مکتب و پوهنتون را می بندند .
قدرت واقعی در دست کسانی است که قلم می دهند، نه در دست کسانی که قلم می شکنند. شما که از نور یک دختر ترسیدید، بدانید که ترس، نشانه ضعف است، نه نشانه ایمان .

هیچ خدای بزرگی از یادگرفتن یک انسان نترسیده است .
هیچ دین حقیقی از اندیشیدن یک زن نهراسیده است .
آنچه که شما از آن می ترسید، آگاهی است .
و آگاهی، تنها دشمن جهالت است .
جهالتی که شما با آن می زیید و با آن حکومت می کنید .

مرد بودن را به صدا و ادعا نمی توان اثبات کرد. مرد بودن، به رفتار است، به مسئولیت است، به مراقبت است .
مردی که دختر را از درس باز می دارد، مردی که زن را در چهار دیواری زندانی می کند، مردی که نیمه جامعه را به خاموشی محکوم می کند، نه مرد است و نه مسلمان و نه انسان .
او فقط کسی است که از قدرتش برای پنهان کردن ترسش استفاده می کند .
ترس کوچک یک انسان کوچک .

و اما آینده .
آینده ای که از همین امروز شکل می گیرد .

وقتی که یک نسل از دختران بی سواد بماند، وقتی که یک نسل از مادران نتوانند فرزندانشان را آموزش دهند، وقتی که یک نسل از زنان از جامعه حذف شوند، آنچه که باقی می ماند نیمه یک جامعه است .
و هیچ جامعه ای با نیمه خود نمی تواند بایستد. شفاخانه هایی بدون داکتران زن که در آنها زنان بیمار بدون مراقبت می میرند .
مکتب هایی بدون معلمان زن که در آنها نسل های آینده در جهل غرق می شوند. خانواده هایی که مادرانشان نمی توانند حتی یک نامه بخوانند یا یک نسخه داکتر را بفهمند .
این آینده نیست .
این تصویر یک تمدن در حال فروپاشی است. تمدنی که با دست خودش ریشه هایش را می کند.
جهان تماشا می کند .
جهان کنفرانس ها دارد، اعلامیه ها دارد، محکومیت ها دارد .
اما دختران افغانستان هنوز پشت درهای بسته مکاتب و پوهنتون ها می ایستند .
جهان متمدن که از حقوق بشر سخن می گوید، باید بداند که سکوت در برابر این جنایت، خود نوعی همدستی است .
وقتی که کودکی حق ندارد بخواند، وقتی که انسانی به خاطر جنسیتش از دانش محروم می شود، وقتی که نیمه یک ملت در قفس جهل زندانی می شود، این دیگر مساله ای یک کشور نیست .
این مساله ای تمام انسانیت است.
دختر افغان اما ناامید نیست .
او در تاریکی می خواند .
او در سکوت می اندیشد .
او در پنهان رویا می بیند .
او می داند که طوفان ها همیشگی نیستند. می داند که بهار، حتی در سردترین زمستان ها، منتظر لحظه خود است .
می داند که ریشه ای که در خاک مانده است، هنوز زنده است .
و از آن ریشه، روزی درختی خواهد روید که سایه اش تمام این تاریکی را خواهد پوشاند.
دختران، ریشه زندگی اند .
اگر این ریشه زخمی شود، هیچ درختی سبز نخواهد شد .
دختران، آغاز انسانیت اند .
اگر آنان را بی حرمت کنیم، پایان انسانیت را رقم زده ایم .
و دختران افغانستان، با تمام زخم هایشان، با تمام دردهایشان، با تمام رنج هایشان، هنوز ایستاده اند .
هنوز نفس می کشند .
هنوز رویا دارند .
و این خود، بزرگ ترین پیروزی است .
پیروزی ای که هیچ فرمانی، هیچ قانونی، هیچ دیواری نمی تواند از آنان بگیرد.
پس هر که این کلمات را می خواند، خاموش مباش .
فریاد کن .
بنویس .
دست به دست بگردان .
زیرا سکوت ما، دیوار زندان آنان است .
و شکستن این سکوت، اولین قدم آزادی شان است.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جنیل زاد